



## طبیعیات ابن سینا مغفول مانده است/ چرا فلسفه شیخ الرئیس اسلامی است

آیت الله مصطفوی با بیان اینکه متأسفانه طبیعیات ابن سینا در حوزه های ما متروک شده است، گفت: بسیاری از مشکلات امروز مانند افسردگی با طبیعیات ابن سینا قابل حل است.

آیت الله مصطفوی با بیان اینکه متأسفانه طبیعیات ابن سینا در حوزه های ما متروک شده است، گفت: بسیاری از مشکلات امروز مانند افسردگی با طبیعیات ابن سینا قابل حل است.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه-نوید یکتاپرست: آیت الله سید حسن سعادت مصطفوی، امروزه در مجامع علمی به عنوان یک حکیم سینوی شناخته می شود و تسلط فراوانی بر اندیشه های ابن سینا دارد. کلاس های درس وی همواره مشتاقان فلسفه و حکمت اسلامی از داخل و خارج از دانشگاه را به خود جذب کرده است. وی علاوه بر تدریس حکمت در دانشگاه امام صادق (ع) و برخی مراکز دانشگاهی دیگر، در حوزه های علمیه قم (مدرسه علمیه دار الشفاء) و تهران (مدرسه علمیه مروی) نیز به تدریس اشتغال دارد.

آیت الله مصطفوی معتقد است از مباحث طبیعیات ابن سینا غفلت شده، در حالی که طبیعیات ابن سینا برای حل بسیاری از مشکلات امروز مانند افسردگی نیز قابل استفاده است.

متن زیر مشروح گفتگوی مهر با این استاد حوزه و دانشگاه در مورد اندیشه های ابن سینا است؛

\*در ابتدای بحث خوب است تحلیلی بر آثار و سیر تطورات شیخ الرئیس ابن سینا داشته باشیم. او در نسبت با ارسطو و فارابی چه خصوصیات منحصر به فردی داشته است؟

شیخ الرئیس رحمه الله علیه از شخصیت های بسیار ارزنده است چه در گذشته و چه در حال حاضر و آثار ایشان باید مورد بررسی دقیق قرار بگیرد. ما به ابن سینا می گوئیم معلم. ما سه معلم داریم. به ارسطو می گوئیم معلم اول. یعنی ارسطو مجموعه ای از حکمت و فلسفه آن روز را به وجود آورد و آن را در مقام تعلیم هم به درستی پیاده کرد. ما به کسی معلم می گوئیم که آنچه می داند بتواند به خوبی به دیگران منتقل کند. بعضی هستند خیلی می دانند اما توانایی انتقال آن را ندارند. ما اینها را معلم نمی دانیم.

بعد از ارسطو معلم دوم، فارابی است. فارابی از فلاسفه بزرگ ماست که متأسفانه خیلی از آثار او از بین رفته است. فارابی هم آنچه را که از حقایق به آن رسیده بود را منتقل کرده بود. اصل فلسفه یعنی علم به حقایق اشیاء علی ما هی علیها. یعنی انسان علم پیدا کند به واقعیت اشیاء، آن طوری که هستند. منتهی چقدر؟ علی قدر طاقت البشریه. ما که نمی توانیم به حقایق به صورت مطلق علم پیدا کنیم. خیلی از حقایق هست که به مرور زمان مشخص می شود. حتی ماها خیلی از چیزها را می دانیم که مثلاً ۱۰ سال بعد نظیرمان عوض می شود. لذا به قدر طاقت بشری علم پیدا می کنیم.

فارابی که از جمله حکمای ماست، خیلی از مطالب را بیان کرد، چه در امور زندگی مردم، چه در خصوص اداره شهرها و... یعنی چه کارهایی انجام بدهیم که یک مدینه فاضله ای ایجاد کنیم

فارابی که از جمله حکمای ماست، خیلی از مطالب را بیان کرد، چه در امور زندگی مردم، چه در خصوص اداره شهرها و... یعنی چه کارهایی انجام بدهیم که یک مدینه فاضله ای ایجاد کنیم. متأسفانه در آتش سوزی ای که در کتابخانه نوح سامانی شد، خیلی از آثار او از بین رفت.

فارابی کار خیلی مهم کرده است و آن اینکه اینکه به وحی توجه کرده است. در حالی که ارسطو اصلاً به وحی توجهی نکرده است. فارابی معتقد بوده است که یک دستگاه ماورایی است که بشر به آن نرسیده است و آن وحی است و با وحی خیلی از مسایل را می توان فهمید. وحی هم به مردان الهی و پیغمبران اختصاص دارد. ممکن است به غیر پیغمبران هم وحی شود، اما وحی خاص با ملاحظات خاص فقط به پیغمبران صورت می گیرد.

شیخ الرئیس علاوه بر همه اینها دو خصوصیت ویژه داشته است؛ اول اینکه اطلاعات طبی فوق العاده ای داشته است. کتاب طب او حدود ۴۰۰ سال در اروپا جزء متون درسی بوده است و دوم اطلاعات خوب او نسبت به مسائل فلسفی است. او دید

بسیار عمیقی در مسایل فلسفی داشته و بسیاری از مسایل را حل و فصل کرده است.

**\*چرا فلسفه ابن سینا را فلسفه اسلامی می دانیم؟**

این نکته که ما به فلسفه ابن سینا می گوئیم اسلامی به این جهت است که در اسلام دو چیز خیلی مهم است؛ یکی علم خداست. یعنی خداوند به همه چیز علم دارد. لا یعزب عن علمه مثقال ذره فی الارض و لا فی السما. (یونس ۶۱) یعنی به اندازه سنگینی ذره ای از علم خداوند پنهان نیست. خدا به همه چیز علم دارد و دوم قدرت خداوند است. خداوند بر هر چیزی تواناست. هیچ چیزی از دایره قدرت خداوند خارج نیست.

این دو مورد یعنی علم خداوند و قدرت خداوند در اسلام شاخص هستند. شیخ الرئیس مسئله علم خداوند را به خوبی باز کرده است. یعنی تحقیقاتی که او در علم خداوند دارد کسی تاکنون نداشته است و او خداوند را عالم به همه چیز می داند. او شاید با استفاد از متون اسلامی به این دو شاخص رسیده است. یعنی متون اسلامی او را وادار کرده که در این مسیر فکر کند و نظریه بدهد.

او خداوند را ثابت می کند و می گوید خدایی ثابت است که به همه چیز علم دارد. اما این خدا، آیا خالق همه چیز است؟ ارسطو خدا را خالق همه چیز نمی داند. ارسطو در برهان حرکت می گوید چون متحرک، محرکی لازم دارد، آخرالامر به محرکی می رسیم که بقیه را به جنبش وادار می کند ولی خودش به خود می اندیشد. یعنی بحث خلقت و خالق را مطرح نمی کند.

**\*شیخ الرئیس بحث دیگری مطرح می کند و می گوید خلقت لازمه ذات حق است. «الله نور السماوات و الارض» این به چه معناست؟**

در مورد الله نور السماوات روایت داریم که تمام موجودات را خداوند راهنمایی می کند و راه و رسم زندگی او به همه یاد داده است. به پرنده او آموخته است که چگونه زندگی کند. یعنی در نهاد آن ها قرار داده است. شما می بیند گوسفند هنگامی که گرگ را می بیند فرار می کند. چه کسی با او گفته فرار کند و گرگ دشمن اوست؟! قطعاً کار خداست. خلق کل شیء ثم هدی(طه۵۰).

وقتی فرعون از حضرت موسی(ع) پرسید که خدایی که تو می گویی، کیست؟ می گوید: ربنا الذی خلق کل شیء ثم هدی. خدای ما کسی است که هر چیزی را آفریده، راه و رسم زندگی را به او آموخته. هدی یعنی او را راهنمایی کرده که چگونه زندگی کند. چه در دریاها و چه در خشکی، این حیوانات خیلی خوب بلدند که کارهای خود را انجام دهند. واقعا چه کسی به آن ها یاد داده است؟

بنابراین خداست که خالق همه چیز است. همه چیز را او آفریده است. شیخ الرئیس می گوید خداوند خالق همه چیز است. خدا خالق است و می داند که موجودات اثر او هستند و تمام موجودات به واسطه به خدا منتهی می شوند و خدا هم می داند این موجودات اثر او هستند.

بهترین مثل خود ما هستیم. نفس و روح ما، تمام اعمالی که در بدن ما انجام می گیرد، می داند که چه اتفاقی می افتد در حالی که نمی دانیم.

لذا این دو اصل که هم خداوند خالق است و هم این که به هم چیز عالم است. حال این دو اصل شیخ الرئیس یا خود به آن رسیده یا اینکه با توجه به مضامین دینی به آن رسیده است. شیخ الرییس به اینها اعتقاد دارد.

بعد ما می گوئیم حکمت شیخ الرییس حکمتی اسلامی است. در اسلام اساس ما این است که خداوند عالم به همه چیز است و دوم خداوند خالق همه چیز است و آفریننده همه چیز نمی تواند کسی باشد جز اینکه قدرت او بر همه چیز جاری باشد. پس خداوند هم عالم است و هم خالق و هم قادر بر همه چیز.

شیخ الرییس در طبیعیات خیلی اظهار نظر کرده است. مثلاً یک موجود چگونه به وجود می آید. یا سنگی را هوا پرتاب میکنیم چگونه بالا می رود و چگونه پایین می آید

این عقیده ای که ما در اسلام داریم و اینها در فلسفه شیخ الرییس به نحو اکمل اثبات شده است. لذا حکمت شیخ الرییس را اسلامی می گوئیم. حتی طبیعیات وی را نیز اسلامی می گوئیم. الهیات اثبات خدا است. اما شیخ الرییس در طبیعیات خیلی

اظهار نظر کرده است. مثلا یک موجود چگونه به وجود می آید. یا سنگی را هوا پرتاب میکنیم چگونه بالا می رود و چگونه پایین می آید. شیخ الرییس می گوید این کار قوه طبیعی است. قوه طبیعی وقتی است که مجبور کردیم سنگ را بالا ببرید و سنگ نیز در مبارزه با این قوه است و سنگ بالا می رود و هنگامی که این قوه ضعیف شد سنگ پایین می آید.

این طبیعیات ابن سینا متاسفانه در حوزه های ما متروک شده است. می گویند به چه دردی می خورد اما امروز به طبیعیات ابن سینا توجه دارند. طبیعیات ابن سینا مورد توجه کشورهای دیگر قرار گرفته است. این طبیعیات بسیار ارزشمند است و موضوعاتی که از نظر ما مشکل است در طبیعیات ابن سینا قابل حل است. مثلا یکی از موضوعاتی امروز برای ما مشکل است، افسردگی است و خیلی در درمان آن با مشکل مواجه هستند اما در طبیعیات ابن سینا برای افسردگی و علت آن راه حل ارائه می کند.

طبیعیات ابن سینا متاسفانه در حوزه های ما متروک شده است، در طبیعیات ابن سینا برای افسردگی راه حل ارائه می کند

ما با پیشرفتی که داشتیم چرا نتوانستیم این مشکل را علاج کنیم؟ شاید اگر توجه خاصی به این طبیعیات داشتیم این مشکلات را کمتر داشتیم.

در نهایت فلسفه ابن سینا فلسفه پویا و عمیقی است که در همه زمان ها قابل استفاده است و آن بر سه اصل استوار است؛ اول خدا را خالق همه چیز می داند، دوم خداوند را عالم به همه چیز می داند و سوم همه چیز از او به وجود آمده است. حالا بعضی چیزها با واسطه و بعضی بدون واسطه.

\*بحث دیگری که ابن سینا دارد این است که ذات اقدس احدیت به طور کلی یک صفت بیشتر ندارد. لطفا در این خصوص توضیح دهید.

این صفاتی که می گوئیم، تعبیرات ما هست و الا خداوند یک صفت بیشتر ندارد و آن یک صفت، غنی علی الاطلاق است. خداوند بی نیاز مطلق است. چون خدا هستی مطلق است. خدا جز هستی چیزی نیست و هستی است که با نیستی همراه نیست. پس ما هم هستی داریم ولی با اما و اگرهایی همراه است. مثلا کودک بسیاری چیزها را ندارد و به مرور پیدا می کند. پس ما هستی داریم ولی مخلوط با نیستی هاست.

خداوند یک صفت بیشتر ندارد و آن یک صفت، غنی علی الاطلاق است

بنابراین ذات اقدس احدیت هستی مطلق است لذا غنی علی الاطلاق است و بی نیاز مطلق است

مولوی شعری دارد که می گوید: ما عدم هاییم هستی ها نما تو وجود مطلق و هستی ما.

اما ذات اقدس احدیت هستی مطلق است. در این هستی نیستی نیست. اما ذات ما هستی مطلق نیست.

پس خداوند یک حقیقت بیشتر نیست. همه چیز را می داند و فقط ما باید خود را در معرض فیض خداوند قرار دهیم و فیض خداوند نیز دایمی است. او به ما نیاز ندارد ولی ما به او نیاز داریم. مثلا خورشید می تابد. خورشید نیازی به ما ندارد اما ما به خورشید نیازمندیم. پس ما وظیفه داریم خود را در معرض این فیض قرار دهیم. والا فیض خدا دائمی است.

در دعای کمیل آمده است «اللهم انی اسئلك برحمتک التی وسعت کل شیء» خدایا از تو می خواهم رحمت تو را که همه چیز را در بر گرفته است. رحمت واسعه یعنی به همه هستی داده به همه روزی داده و...

این جمله از ابن سینا معروف است که می گوید هرچیزی که شنیدی را رد نکن و این را در جایگاه امکان بگذار تا وقتی که دلیلی بر رد آن پیدا نکردی

یکی از مسایلی که ابن سینا همانند فارابی روی آن تکیه دارد مسئله وحی است. ما معتقدیم که بسیاری از امور از طریق وحی به ما می رسد. ابن سینا حتی طعنه می زند به کسانی که منکر امور دینی هستند که از پیغمبران می رسد، می گوید اینها فیلسوف نیستند متفلسف هستند. ادعای فلسفه دارند و الا فیلسوف هیچ چیزی را در عالم منکر نمی شود. چه از طرف پیغمبران باشد یا از دیگران.

این جمله از ابن سینا معروف است که می گوید کل ما قرا سمعک فذره فی بقعه الامکان ما لم تضده قائم البرهان. هرچیزی که شنیدی را رد نکن و این را در جایگاه امکان بگذار تا وقتی که دلیلی بر رد آن پیدا نکردی.

\* به نظر شما تاثیر شیخ الرئیس بر فیلسوفان دیگر چگونه بوده است؟

عقاید شیخ الرئیس بر تمام فیلسوفان بعدی تاثیر گذاشت چرا که بحث علم خدا و... از ناحیه شیخ الرئیس بر فلاسفه بعدی اثر گذاشت. یعنی هر موقع می خواستند استدلال کنند می گفتند شیخ الرئیس در فلان کتاب این طور استدلال کرده است. لذا امروز مسایل فلسفی را وقتی می خواهند مطالعه و توضیح دهند تعالیمی است که از شیخ گرفته شده و استدلالات همان استدلالات شیخ است و من استدلال های بیشتری ندیدم.

ابن سینا معتقد است: فیلسوف هیچ چیزی را در عالم منکر نمی شود، چه از طرف پیغمبران باشد یا از دیگران

البته ملاصدرا یک سری استدلال هایی را دارد که بیش تر از منظر عرفان اقامه شده است و شیخ هم با اینگونه استدلال ها مخالف بوده است. شیخ معتقد است فلسفه چون عقلی محض است، نباید مسایل عرفانی و شهودی را وارد آن کنیم. چون فلسفه با استدلال و برهان کار می کند ولی عرفان شهودی است.

فلسفه کاری می کند که بین من و شما مشترک است. همانطور که شما عقل دارید من هم دارم. اما شهود اشتراکی نیست. شما به مقامی از معرفت رسیدید یک سری مسایل را درک می کنید اما نمی توانید آن ها را به من منتقل کنید. شهود شما برای شما خوب است. لذا شیخ الرئیس از ورود به فلسفه از منظر عرفان مخالف بوده است. عرفان و فلسفه دو باب جدا هستند. البته ملاصدرا در مباحث خود از شیخ الرئیس استفاده زیادی کرده است.

شیخ الرئیس از ورود به فلسفه از منظر عرفان مخالف بوده است

اما اینکه ادعا می کند یکسری مسایل را شهود می کنیم و آن غیر از مسایلی است که برایش برهان آوردیم پاسخ این است که ما رد شهود نمی کنیم اما قابل انتقال نیست. فلسفه جایی برای مذاکره و گفتگو بر اساس اشتراکات است و وقتی که اشتراکی نیست چطور می توان گفت و گو کرد؟

برای همین فلاسفه بعدی هرچه گفتند از کتب شیخ خارج نیست چه در حوزه الهیات و چه طبیعیات و در استدلال هایشان بیشتر از استدلال های شیخ استفاده شده است. حالا ممکن است استدلالی اضافه کرده باشند چون فکر بشر پویا است

\*شرایط و دوران ابن سینا چگونه دورانی بوده است؟

دوران شیخ الرئیس دوران بدی بوده است. دوران جهل و نادانی که با فلسفه مخالف بوده اند. حتی کتاب های ابن سینا را قریه الی الله آتش می زدند. یکی از علمای آن زمان هنگام مرگ می گوید خدایا من به دین تو معتقدم و از ابن سینا بیزارم و مرد. ابن سینا زمان بدی داشته است.

حتی در زمان امام خمینی(ره) هم اینگونه بود. امام می گوید در مدرسه فیضیه پسر مصطفی از کوزه آب خورد بعد گفتند کوزه را آب بکشید نجس شده است چون پدرش فلسفه تدریس می کند. این طور بدبینی بوده است. البته بدبینی هنوز ادامه دارد اما ضعیف شده است.

اما وقتی امام آمد اوضاع عوض شد و فلسفه آزاد شد. در دوران های قبل کتب فلسفه را می سوزاندند و چقدر آثار ابن سینا بر اثر همین کوته نظری ها از بین رفته است. مثلا کتاب لواحق ابن سینا که کتابی قطور است که شیخ الرئیس در آن تمام اقوال فلسفه گذشته و حال زمان خودش را جمع کرده بوده است، این کتاب در زمان حمله سلطان مسعود به اصفهان از بین رفته است و ما نشانی از آن نداریم.

کتاب حکمه المشرقیه شیخ که در آنجا ثابت کرده که حکمت ابتدا از مشرق به مغرب رفته است. یونانی ها و افلاطون بسیاری مسایل را از شرقی ها گرفته اند. افلاطون بسیاری از مسایل را از اعتقادات زردشتیان گرفته است. این حکمه المشرقیه گم شده است و نشانی از آن نداریم. البته اوایل انقلاب طبیعیات آن پیدا شد و بعضی که صاحب منصب بودند با کج سلیقه به جای نشر، آن را فروختند.

در دوران های قبل کتب فلسفه را می سوزاندند و چقدر آثار ابن سینا بر اثر همین کوتاه نظری ها از بین رفته است

شیخ الرییس حتی تفسیری داشته که آن هم در دسترس نیست. البته تکه های از آن برجای مانده است. مثلا تفسیر سور حمد آن باقی مانده است. اما مجموعه آن در دسترس نیست.

\*رابطه شیخ الرییس با حکومت ها چگونه بوده است؟

شیخ با حکومت ها مخالف نبود، چون معتقد بوده حکومت باید در دست فیلسوف باشد و فیلسوف باید حاکم باشد. سهروردی می گوید علاوه بر فیلسوف بودن باید رابطه غیبی با مبدا اعلی یعنی خدا داشته باشد. لذا می گویند حکومت زیر نظر فیلسوف باشد. لذا هنگامی که تقسیم می کنند می گویند برای مملکت داری حکمت نظری لازم داریم و برای پیاده کردن آن به حکمت عملی نیازمندیم و حکمت عملی سه چیز لازم دارد؛ اول اخلاق یعنی خلیات بد را دور کنیم دوم سیاست المدن یعنی شهرها را چگونه اداره کنیم.

می گویند که یک فیلسوف باید اینها را بداند. بنابراین اینها نه تنها با حکومت مخالف نیستند بلکه داعیه این را دارند که باید حکومت را تشکیل بدهند یعنی اینکه باید در راس حکومت یک فیلسوف باشد. فقط ایرادی که می توان گرفت این است که داعیه داری تشکیل حکومت از کجا می آید که اینها می گویند این فیلسوف است که حقایق عالم را می داند و می داند در اجتماع باید چه کاری انجام دهد.

سوم تدبیر المنزل است؛ یعنی چه کار کنیم در زندگی شخصی به مشکل نخوریم. ما الان سیاست تدبیر منزل نداریم. لذا شما می بینید تعداد زیادی بدبختانه زندگی می کنند. آمار طلاق بسیار بالاست. اگر واقعا تدبیر منزل داشتیم این طور نمی شد.

لذا فیلسوف نه تنها ادعا دارد که مخالف حکومت نیست بلکه می گوید حکومت باید دست ما باشد تا با فکر و اندیشه بتوانیم اجتماعات را تشکیل بدهیم و اخلاق خود را بسازیم و جایگاه خود را که در آن زندگی می کنیم چگونه اصلاح کنیم. مثلا در آپارتمان چگونه زندگی کنیم که مزاحم دیگران نباشیم.

واقعا اگر می آمدیم با اصول فلاسفه قدیم شهرها را اداره می کردیم زندگی ما بهتر می بود. البته غرب هم اینطور است. آنجا قانون را به سختی و با زور اجرا می کنند. لذا اگر قانون را رها کنند، مردم آنجا تربیت اخلاقی نشده اند، اگر قانون نباشد به جان هم می افتند.

\*شارحین ابن سینا روی چه موضوعاتی بیشتر کار می کردند؟

اینها بیشتر بر روی مسایل الهیات کار کردند. بحث میدا و معاد و دین و... کار کردند. انصافا خیلی خوب کار کردند و آثار زیادی از آنها باقی مانده است اما در طبیعیات کاری نشده است.